نقدی بر «شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی»

دشتی، سید محمد

خاتمی،احمد:«شرح مشکلات تاریخ‏ جهانگشای جوینی،چاپ اول،تهران،مؤسسه‏ فرهنگی و انتشاراتی پایا،1373،تیراژ 5000 نسخه.

یکی از متون گرانسنگ ادب فارسی که با نثر مصنوع نگاشته شده«تاریخ جهانگشای جوینی» است که به سبب ارزشهای والای تاریخی و ادبی، همواره مورد توجه بوده و در مراکز آموزش ادبی، محل تدریس و بحث واقع گردیده است.تصحیح‏ بی‏نظیری که علامه محمد قزوینی،با صرف سالیان‏ درازی از عمر،از این کتاب به دست داده است، بسیاری از دشواریهای متن را برطرف ساخته و خوانندگان را مرهون همت والای دانشمند فقید نموده است.با وجود این،«تاریخ جهانگشای‏ جوینی»به علت کثرت استفادهء مؤلف از لغات‏ عربی و استشهاد به ابیات و امثال آن زبان،و نیز وفور اعلام تاریخی و جغرافیایی که به دلیل وسعت‏ دامنهء مباحث کتاب،در آن راه یافته است برای‏ مراجعان،چندان سهل الوصول نیست؛به ویژه که‏ با گسترش تحصیلات تکمیلی دانشگاهی،قشر وسیعی از خوانندگان کتاب را دانشجویان تشکیل‏ می‏دهند که متأسفانه معلومات ادبی آنان،رو به‏ نقصان است و بیش از پیش،احتیاج به کتابهای‏ کمک آموزشی دارند که آنان را در فهم این متون یاری‏ دهد.با این وصف،کتابی که با عنوان«شرح‏ مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی»به قلم دکتر احمد خاتمی تألیف شده و«شامل معانی لغات و ترکیبات،ترجمهء آیات و احادیث و اشعار و امثال‏ عربی»است،به عنوان تنها کتاب کمک آموزشی در این موضوع(صرفنظر از گزیده‏های مختلف این‏ متن)در سطح وسیعی مورد استفادهء دانشجویان‏قرار می‏گیرد و احیانا بعضی استادان محترم نیز،این‏ کتاب را تأیید و ترویج می‏کنند.

نگارنده که دیری است با کتاب«شرح مشکلات‏ تاریخ جهانگشای جوینی»آشنایی و سر و کار دارد،چشم بر آن داشته بود که نقد جامعی بر مطالب کتاب نوشته شود و معایب و نقایص آن را- که در بعضی موارد،باعث گمراهی مراجعه کننده‏ می‏شود و گاه،او را بی‏بهره و ناامید می‏گرداند-در معرض قضاوت صاحبنظران قرار دهد،اما متأسفانه‏ به چنین نقدی برنخورد.لذا با توجه به انتشار گستردهء کتاب و احتمال چاپ مجدد آن،تصمیم‏ گرفت یادداشتهایی را که در هنگام استفاده از کتاب،فراهم ساخته بود تدوین نماید و منتشر سازد،بدین امید که استادان و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی را مفید افتد.ذکر این نکته ضروری‏ است که تنها آن قسمت از یادداشتها که ناظر به‏ شرح جلد اول«تاریخ جهانگشا»بوده است نقل‏ می‏شود،زیرا ایراد تمام موارد انتقادی،طی یک‏ مقاله،ناممکن بود و از سوی دیگر،جلد اول این‏ تاریخ،در مراکز دانشگاهی ما بیشتر مدار بحث و تحقق قرار می‏گیرد.

کتاب،با مقدمه‏ای دربارهء جوینی،جهانگشا و شیوهء نگارش آن،آغاز می‏گردد که به سبب اقتباس‏ از منابع معتبر،البته مفید است.پس از«مروری بر تاریخ مغول»،بخش اصلی کتاب با«لغات و ترکیبات و اصطلاحات»آغاز می‏شود.نخستین‏ نقصیهء این شرح،در همین جا رخ می‏نماید،چرا که مؤلف محترم تنها به ذکر معنی مفردات توجه‏ داشته و توضیح و رفع ابهام جملات غامض کتاب‏ را-که تعدادشان کم نیست-یکسره فراموش کرده‏ است.بدیهی است که اگر کار مؤلف در این‏قسمت،بی‏عیب هم بود شرح کامل مشکلات ادبی‏ «جهانگشا»به شمار نمی‏آمد،چرا که ناگفته‏ پیداست وظیفهء یک شارح،تنها به لغت-معنی‏ محدود نمی‏شود و مهارت و استادی او،در گشودن‏ ابهام جملات پیچیده،امکان بروز می‏یابد.اینک‏ در دو بخش،به بیان کاستیهای فصل«لغات و ترکیبات و اصطلاحات»می‏پردازیم.

الف-لغات و ترکیباتی که از نظر افتاده است:

در این فصل،بسیاری از لغات که برای استادان‏ اهل فن نیز محتاج توضیح بوده است تا چه رسد به‏ دانشجو-از نظر افتاده که شمار آنها تنها درباره‏ لغات جلد اول«تاریخ جهانگشا»به سیصد لغت‏ می‏رسد.برخی از این لغات را با ذکر صفحه(جلد اول جهانگشا/به تصحیح علامهء قزوینی)نقل‏ می‏کنیم:

آبار(130)،آبنوس(64)،آثام(198)، آجل(12)،آذان(158)،ابتغاء(76)،ابدالآباد (55)،ابقاء(بخشودن/64)،ابناء السّوق(4)، ابنه(43)،اتعاب(157)،اثقال(بارها، تحمیلات/25)،اثیر(63)،اجرام(گناهان/ 198)،احتجاب(19)،احناء(196)،اختلاف‏ (رفت و آمد/43)،اختزال(13)،اخراجات‏ (22)،ادمان(194)،و لغات بسیار دیگر...

ب-لغاتی که به اشتباه،معنی شده است:

با توجه به اینکه،مؤلف محترم،معانی لغات را از روی فرهنگهای معتبر نقل کرده‏اند و هیچ جا از خود اجتهادی ننموده‏اند،فقط در مواردی مرتکب‏ اشتباه گردیده‏اند که یک لغت،چند معنی داشته و ایشان می‏بایست معنای متناسب با عبارت متن‏ کتاب را انتخاب می‏کرد.در اینجا،به ذکر نمونه‏هایی از این خطاها اکتفا می‏کنیم(با حذف آوانویسیها و علایم اختصاری):

«اقالت:برانداختن بیع،فسخ کردن،-و عبارت،از راه کرم ذیل عفو و اقالت‏ پوشانند»(صفحهء 84)

«اقالت»در این عبارت،به معنای«بخشیدن‏ گناه»است.(لغت نامه)

«انخراط:به نادانی در کاری شدن-و به اعلام‏ حال کوچلک و انخراط او در زمرهء حشم و جملهء خدم...»(صفحهء 86)

در عبارت بالا«انخراط»به معنی«در جماعتی‏ داخل شدن»است.(لغت نامه)

«تحاشی کردن:انکار کردن و قبول نکردن، نپذیرفتن.-و به قوّت خان خویش مغرور بوده و از او تحاشی نمی‏نموده»(صفحهء 97)

«تحاشی»در اینجا به معنی«پرهیز کردن و دوری‏ جستن»(فرهنگ معین،لغت نامه)است.معنای‏ انتخاب شدهء مؤلف،کاملا مخالف مقصود جهانگشاست.

«تراخی:تقصیر کردن،کاهلی،درنگی و سستی‏ -هر کاری را غایتی است و هر مبادئی را نهایتی‏ که تراخی و تأخیر در توهم نمی‏گنجد».(صفحهء 98)

«تراخی»در اینجا به معنی«به طول انجامیدن و به‏ تأخیر افتادن کاری»می‏باشد.(لغت نامه که همین‏ عبارت را شاهد این معنی،آورده است)

«عوارضات:جمع عوارض است و عوارض، جمع عارضه-اتفاقات و حادثه‏ها،آفات و حادثه‏های ناگهانی و ناگوار،بلاها-هر ملتی را از صنوف عوارضات و محن مؤن...»(صفحه 146)

استعمال«عوارضات»به معنی(مالیات‏ فوق العاده و غیر معهود)از مختصات سبک‏ جهانگشاست.معنی به دست داده شده،مایهء شگفتی است.(گزیدهء جهانگشا،دکتر جعفر شعار،/صفحهء 294)

«قراع:قرعه زدن-و آن روز تا آخر،بر مصارعت و قراع بودند»(صفحهء 154)

آشکار است که معنی«قراع»در این عبارت‏ «واکوفتن دلیران،یکدیگر را( مقارعه)» (لغت نامه)می‏باشد.

«معفر:خاک آلوده،به خاک مالیده،خاک آلود و خاکی‏رنگ-مجدّر شفاه و معفّر جباه شاهان‏ نامدار است».(صفحهء 175)

چنان که از فحوای عبارت پیداست،«معفّر»در اینجا اسم مکان است از عفّر،و به معنای(جایی‏ که در آن،چهره بر خاک می‏مالند».بنابراین چنان‏ که مؤلف محترم پنداشته،اسم مفعول نیست.

«نفار:دوری و رمیدگی،دوری کردن،رمیدن- سواران تاتار و مردان بأس نفار...»(صفحهء 187)

«نفار»در اینجا به معنای«رفتن قوم برای کار یا جنگ»است.(لغت نامه/به نقل از اقرب الموارد) معنای مورد پذیرش مؤلف محترم،عبارت به کلی‏ مختل می‏سازد.

«وفود:جمع وفد:ورود و مهمان شدن و نزول در جایی»(صفحهء 190)

«وفود»در این معنی،مفرد و مصدر بر وزن فعول‏است(مانند ورود،دخول،جلوس.المنجد، المعجم الوسیط و سایر کتب لغت)نکتهء قابل‏ ذکری که در مورد این بخش به نظر می‏رسد،این‏ است که چه بسا بهتر می‏بود فقط در جایی که یک‏ واژه،یا چند معنی داشت به نقل عبارتهای متن‏ اقدام می‏شد.بدین وسیله،از حجم توضیحات‏ بسی کاسته و بدون بیم از فزونی حجم کتاب،این‏ همه لغات از نظر افتاده نیز معنی می‏شد.

پ-اشتباه در ترجمهء اشعار عربی:

پر نقیصه‏ترین فصل کتاب،«ترجمهء عبارات‏ عربی»است.در بسیاری موارد،ترجمهء ارائه شده‏ از اشعار عربی،به کلی گمراه کننده است و این، علاوه بر مسامحات فراوانی است که در ترجمهء آیات‏ و احادیث راه یافته،اما دست کم معنی را به کلی‏ تباه نمی‏کند.نگارنده،در نقد این فصل،از آوردن‏ یادداشتهای مربوط به مسامحات قابل چشمپوشی، صرفنظر می‏کند و تنها،مواردی را نقل می‏کند که‏ ترجمهء مؤلف محترم،به کلی اشتباه است.

و ما تستوی...(شرح مشکلات:319/تاریخ‏ جهانگشا:5)

اصل و نسب قومی که از قدیم دارای وراثت بوده، با اصل و نسب کسانی که مثل گیاهان هرزه‏ روییده‏اند...برابر نیست.

معلوم نیست به چه حسابی توورثت را که فعل‏ مجهول است به«دارای وراثت بوده»ترجمه کرده‏اند و در مصراع دوم نیز،فاعل«نبتن»را«قوم»در مصراع اول گرفته‏اند؟

در هر حال،ترجمهء بیت،از این قرار است: حسب‏های قومی که از روزگار کهن،به میراث برده‏ شده است با حسب‏هایی که همراه با تره‏ها از زمین‏ روییده(-بی‏ریشه و ناپایدار است)یکسان‏ نیست».

فلا ترتب لفهی...(شرح:321/جهانگشا:7) پس آن را به فهم من نسبت مده...

این قسمت مصراع،چنین باید باشد:«پس در فهم‏ من،شک مکن!»

الحق ابلج و السیوف عوار...(شرح:330/ جهانگشا:38)

حق،آشکار است و شمشیرها امانتند[کاری از پیش نمی‏برند]...

مؤلف گرامی اگر به موضوع این قصیده-که خود نیز در پایین صفحه به آن،اشاره فرموده-در مدح‏ معتصم و وصف چیرگی او بر افشین،عنایت‏ می‏فرمود،قطعا به نادرستی ترجمهء خود وافق‏ می‏گردید.در فرهنگهای عربی،از جمله‏ متداولترین آنها که«المنجد»باشد،عوار،جمع‏ عاریة(مؤنث عاری به معنی برهنه)نیز هست. بنابراین،ترجمهء بیت،چنین است:

«حق،آشکار است و شمشیرها برهنه‏اند...»

فی هیبة لا البرق...(شرح:336/جهانگشا: 63)

در هیبتی بود که نه برق آسمان به گامهای او می‏رسید و نه رعد آسمان در برابر فریادش،صدایی‏ داشت.

ترجمهء مصراع اول را با اندکی جرح و تعدیل‏ می‏پذیریم،اما در ترجمهء مصراع دوم،«خطیب»از نظر افتاده است.ترجمه،باید چنین باشد:«و نه‏ رعد(در برابر او)خطیبی آشکار.صدا بود.

خاض الدّجی...(شرح:337/جهانگشا: 72)

تاریکی فرود آمد و پردهء شب انداخته شد و او برقی‏ بود همانند برقی که شمشیر تیز صیقلی شده‏ می‏جهاند.

از ضعیفترین ترجمه‏های شارح است.ایشان، «الدجی»را فاعل«خاض»پنداشته و چون سر «برق»را بی‏کلاه دیده و در کار خود درمانده،آن را خبر مبتدای محذوفی خیال کرده و این ترجمه را به‏ هم بافته است.ترجمهء بیت،از این قرار است:

«برقی،آن چنان که شمشیری تیز و صیقل داده به‏ جنبش درآید،سینهء تاریکی را شکافت،در حالی‏ که پیشگاه سرای شب،پرده‏آویز بود».

پیداست که«الدّجی»مفعول«خاض»و جملهء «رواق اللیل مسدول»جملهء حالیه است و«برق»در واقع،فاعل«خاض»می‏باشد.

و بعض الشّرّ اهون من بعض(شرح:338/ جهانگشا:74)

بعضی از بدیها از بعضی دیگر آسان‏ (زشت)ترند.

کلمهء«زشت»که شارح محترم برای روشنتر شدن‏ معنای عبارت،افاده کرده است کاملا گمراه کننده‏ است.

الدّهر قنّاص...(شرح:338-339/ جهانگشا:83)

پس بدان!روزگار شکارچی است و انسان،جز گنجشکی نیست.

«پس بدان!»ترجمهء«فاعلم»جملهء معترضهء متعلق به بیت قبل است که بی‏هیچ دلیلی به این‏ بیت منتقل گشته است.

فطوبی لوجه...(شرح:340/جهانگشا:97) پس خوشا به حال چهرهء کسی که جوانان نورانی‏ آن دیار،او را تحیّت صبح گویند.

شارح گرامی،از این نکتهء سادهء نحوی که«گاه‏ بین صفت و موصوف،فاصله واقع می‏شود»غافل بوده و صفت«المشرقه»را که در واقع،از آن‏ «اوجه»است،صفت«فتیان»پنداشته و«جوانان‏ نورانی آن دیار»ترجمه کرده است.در این میان، کلمهء«اوجه»ترجمه ناشده مانده است.»ترجمهء درست این عبارت«چهره‏های نورانی جوانان آن‏ دیار»می‏باشد.

لیالی مرو الشاهجان...(شرح:344/ جهانگشا:132)

جمع ما بود و شبهای مروشاهجان...

ترجمهء دقیقی نیست.ترجمهء درست،چنین‏ است:«شبهای مروشاهجان و جمع ما،به هم‏ پیوسته است.»

بلی استعبدته الحادثات...

و عهدی به کالمندل الرّطب...(شرح:347/ جهانگشا:140)

ترجمهء این دو بیت،به کلی نادرست است. ترجمهء صحیح آنها،شاید چنین باشد:

«آری،حوادث روزگار،آن زمین را به بندگی‏ کشید؛پس بلندیهای آن،خاشع گردیدند مثل‏ اینکه به سجده کردن،عادت دارند.من،آن‏ سرزمینی را این طور می‏شناختم که چوب خشک‏ آن،مانند بهترین نوع عود تازه و زمین آن،همچون‏ مشک سوده بود».

یقود الخمیس الحرّ...(شرح:350/ جهانگشا:150)

آزاد مرد،رهبری می‏کرد لشکر انبوهی را که دشت‏ به وسیلهء آن پر شده بود و بالای بلندیها را می‏شکست.

برای داشتن ترجمهء دقیقی از این بیت،جزء جزء آن را معنی می‏کنیم:

الخمیس:لشکر کاملی که مرکب باشد از مقدمه‏ و قلب و میمنه و میسره و ساقه.

غصّ:از غصّ المکان بهم:آن مکان بر آنان‏ تنگ آمد.

اصبح هام الأکم:اصبح فلان هامة:مات‏ (لسان العرب،ذیل ه و م)

المسدّخ:مرد بریده گردن

بر این اساس،معنی بیت که با متن جهانگشا نیز کاملا مطابقت دارد،چنین است:

«آزاد مرد،لشکر کاملی را که بیابان به آن تنگ‏ می‏شود رهبری می‏کرد؛و صبحگاهان مرده بود در حالی که گردنش بریده شده بود».

فاضت بنانک...(شرح:352/جهانگشا: 156)

دستان تو با بخشش،به هنگام حوادث و مشکلات،کمک کرد.پس نیازمندان و غرق‏ شدگان،در مشکلات،طلب کمک کردند.

متأسفانه،ترجمهء دکتر خاتمی،لطافت و زیبایی‏ بیت را پاک نابود ساخته است.ترجمهء صحیح این‏ بیت،از این قرار است:

«انگشتان تو در مجالس،(سیل)بخشش و عطا را جاری ساخت،پس فقیران از بیم غرق شدن به‏ استغاثه پرداختند».

تأنّ فاوج الشّمس لا یتحّرک(شرح:352/ جهانگشا:157)

درنگ کن!پس خورشید از اوج گرفتن(بالاآمدن)باز ایستاد.

این ترجمه،به کلی مغلوط است.اصل عربی، ابهامی در بر ندارد و ترجمهء آن،از این قرار است: «درنگ کن!نقطهء اوج خورشید حرکت نمی‏کند (همواره ثابت است)»منظور شاعر،این است که‏ انسان چون به نقطهء کمال رسید،به زعم وی،دیگر بالاتری وجود ندارد و نباید خود را به رنج و زحمت‏ اندازد.تناسب این عبارت با درخواست امرای مغول‏ از قاآن-که وقت خود را به شکار و عیش و نوش‏ اختصاص دهد و امور مملکت را به آنان سپارد- روشن است.

بلد اقمت به...(شرح:352/جهانگشا: 158)

سرزمینی که تو در آن اقامت کردی و ذکر نام تو در آن جاری است،خواب قیلوله را دشمن می‏دارد و از استراحت موقت،کراهت دارد.

این بیت،از متنبی است.شارح محترم‏ می‏توانست با مراجعه به یکی از شرحهای دیوان‏ متنبی-که در همه جا موجود است-معنی درست را دریابد.اشتباه ایشان در این است که ضمیر یشنا و یکره را متعلق به بلد دانسته‏اند.در شرح برقوقی، ذیل این بیت،تصریح شده است:

«الضمیر فی یشنا و یکره للذّکر.یقول:انّ‏ طرسوس بلد انت به مقیم و ذکرک سائر فی البلاد کلّها لیلا و نهارا لا یتوقف و لا یطلب المقیل و لا التعریس».(شرح برقوقی،جلد 2،ص 309)

بنابراین،ترجمهء بیت چنین است:

«طرسوس،شهری است که تو در آن اقامت‏ کرده‏ای و ذکر خیر تو در شهرها جاری است در حالی که توقف و خواب قیلوله و استراحت در آخر شب را دشمن می‏دارد(در سیر خود لحظه‏ای درنگ‏ نمی‏کند)».

و له من الصفح الجمیل صفائح...(شرح: 354/جهانگشا 163)

برای او از خطاپوشیهای پسندیده،بخششهایی‏ است که به وسیلهء آن آزاد را اسیر[خود]و زندانی را آزاد می‏کند.

«صفائح»،جمع«صفیحه»به معنی«شمشیر عریض»است.شاعر در ستایش ممدوح خود می‏گوید:او برای اسیر کردن آزادمردان و آزاد نمودن‏ زندانیان،احتیاجی به سلاح ندارد.شمشیر او، برای این کار،همانا بخشش و عفو پسندیدهء اوست.ترجمهء شارح محترم،مقصود شاعر را به‏ کلی تباه کرده است.

و کاد یحکیه صوب المزن...(شرح:356/ جهانگشا:170)

نزدیک بود باران از بخششهای طلای او به هنگام‏ گشاده‏رویی،حکایت کند.

بیت در اصل،تفضیل مقام ممدوح است بر ابر بارانزای،اما از ترجمهء شارح محترم،درست عکس‏ این معنی دریافته می‏شود.ترجمهء درست بیت، چنین است:

«نزدیک بود ریزش ابر بارانزای از او حکایت کند در صورتی که با گشاده‏رویی طلا می‏بارید.»یعنی‏ مقام ممدوح که از دستانش طلا می‏بارد و گاه‏بارش،گشاده‏روست از ابر آسمان که آب می‏بارد و در عین حال،می‏غرد بسی فراتر است.

تمتّع من الدنیا...(شرح:362/جهانگشا: 194)

از دنیا بهره‏گیر که اوقات آن،فرصتهای مناسبی‏ است و بیشتر عمر جوانمرد را فرصتها پر کرده‏ است.

شارح محترم حتی به این نکتهء ساده توجه‏ نداشته‏اند که فعل ملّیت،صیغهء مفرد مذکر مخاطب است و آن را به«پر کرده است»ترجمه‏ کرده‏اند.ملّیت جملهء معترضه و فعل دعایی است.

در زبان عربی،چنین استعمالی داریم:

ملّی فلان عمره:استمتع به،از عمر خود برخوردار شد(-اقرب الموارد،ذیل ملو)البته، کلمهء«عمر»به قرینهء ذکر آن در اول مصراع،در فعل‏ دعا تکرار نشده است.بنابراین،ترجمهء مصراع‏ دوم،بدین قرار است:

«و عمر جوانمرد-که تو نیز از آن،کامیاب‏ باشی!-اکثرش دم‏هاست.»

انّ السّریّ اذا سری فبنفسه...(شرح: 368/جهانگشا:231)

رودخانه،وقتی جاری شود به تنهایی جاری‏ می‏شود،در حالی که شبرو هنگامی که می‏رود هر دو را حرکت می‏دهد(هم خود را و هم شب را).

بیچاره دانشجویی که بخواهد معنی شعر را از طریق این ترجمه دریابد،زیرا به هیچ حیله‏ای‏ نمی‏توان از آن،مطلبی فهمید.برای به دست دادن‏ ترجمهء بیت،ابتدا دو جزء آن را شرح می‏کنیم:

السّریّ:مرد مهتر و سخی و جوانمرد(منتهی‏ الارب)

سرا الّرجل-:کان سریّا ای مروّة او ذا سخاء فی مرؤة(اقرب الموارد)

ترجمهء بیت،اینک سهل و آسان است:

«همانا جوانمرد هنگامی که سخاوت ورزد و جوانمردی کند تنها خود را مهتری می‏بخشد،اما پسر مرد جوانمرد چون مردانگی و سخا داشته‏ باشد،خود و پدرش را بلند آوازه می‏سازد(باعث‏ می‏شود که نام نیک پدرش نیز محفوظ بماند)».

منابع:

(1)-اقرب الموارد فی فصح العربیه و الشوارد،سعید الخوری‏ البستانی،چاپ افست،قم،کتابخانهء حضرت آیة الله العظمی‏ مرعشی نجفی،1403 هـ.ق.

(2)-تاریخ جهانگشای جوینی،علاء الدین عطاملک جوینی،به‏ تصحیح محمد قزوینی،تهران،ارغوان،1370.

(3)-شرح دیوان المتنبی،عبد الرحمن البرقوقی،بیروت، دار الکتاب العربی،بدون تاریخ

(4)-فرهنگ فارسی،محمد معین،تهران،امیر کبیر،1371

(5)-گزیدهء تاریخ جهانگشا،به انتخاب و توضیح جعفر شعار، تهران،نشر بنیاد،1368.

(6)-لسان العرب،علامه ابن منظور،چاپ افست،قم،نشر ادب‏ حوزه،1362.

(7)-لغت نامه،علی اکبر دهخدا،دورهء جدید،تهران،دانشگاه‏ تهران،1373.

(8)-منتهی الارب فی لغة العرب،عبد الرحیم بن عبد الکریم صفی‏ پوری،تهران،سنایی،بی‏تا.